

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۳ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۸۷

قصائد

- ۸۳ -

ادامهٔ قصیدهٔ مدح شاهزاده محمود

(در بحر دگر و با حفظ ردیف و قافیه)

صبح عید از گنج گردون، دُرّ بیضا ریخته
صبح گوئی کاسهٔ شیر است بر خوان سپهر
صبح چون فواره ای، در زیر سقف^۱ سبزفام
شب چو ثعبان، صبح چون عنقا، شفق چون آتشی
آسمان چون گلستان و اختران گلها آدران
صدهزاران زورق انجم، به گرداب غروب

یا جهان کافور تر، بر مشک سارا ریخته
اندران مهر از شفق شهد مصفا ریخته
رشحه‌ها زابرو شده، بر سقف خضرا ریخته
کز دهان اژدها، بر جسم عنقا ریخته
تا دمیده آفتاب، از شاخ گلها ریخته
هر زمان از جنبش این سبز، دریا ریخته

^۱ الف. چرخ
^۲ الف. در او

کرده روز رومی آسا، تیغ صبح از کینه تیز
آ(روز و شب گوئی مگر، اسکندر و دارا شدند
مهر تابان در جهان زان سان، که گوئی تاج شاه
ماه اوج شهریاری، دُرّ بحر سلطنت
جود او از گوهر و زر، بحر و کان پرداخته
خسرو شهزادگان، شهزاده محمود آنکه چرخ
صبح در بزم صبحی، دُر بیضا ریخته
صحن بستان گشته چون صحن چنان^۳ از عکس می
گل چو یوسف رخ نموده در چمن، وقت صبح
ساقی مهوش، قدح در کف، صراحی در کنار
گر ندیدی^۴ لعل و مروارید در کان بلور
باده با کف در قدح ریزان، تو گوئی بر افق
آفتاب می ز برج جام، پیش از آفتاب
مه ز رشک چهره ساقی، خم و لاغر شده
دف چو رخسار بتان، آغاز کرده دلبری
چنگی پیر ناتوان، گردیده نالان، هر زمان
ناخن چنگی برآورده فغان، از تار چنگ
آتش و عنبر به مجمر در، چو خورشید و زحل
سوخته پروانه را شمع، وانگهی گریان شده
جام زر بشکسته قدر مه بدان سان، کآب مهر
سرو باغ سلطنت، شهزاده محمود آن، که او
ماه اوج خسروی، مهر سپهر سروری
آن، که در کشورگشائی، دست عالی همتش
ای فلک قدری، که هنگام کرم کردن، کفت
افسر جاه تو، از هفت آسمان رفته برون
دست دریا بخششت، هر جا شده، گوهر فشان

وز شفق خون زنگی شب را، به عمدا ریخته
کامد از تیغ سکندر، خون دارا ریخته)
نور عدل و مرحمت، بر کوه و صحرا ریخته
کاسمانش اختران، از مهر دریا ریخته
حلم او گرد حسد بر کوه و صحرا ریخته
زیر نعل مرکبش، عقد ثریا ریخته
باده نوشان جرعه‌ها بر صحن غیرا ریخته
صحنه‌های نقل آب صحن خضرا ریخته
ابـر اشک از دیده، مانند زلیخا ریخته
از صراحی در قدح، لعل مصفا^۵ ریخته
کف نگر بر باده در ساغر، ز مینا ریخته
حل شده خورشید، و ممزوج^۶ ثریا ریخته
بر بسیط بوستان، نور تجلاً ریخته
زهره اندر پای مطرب، سیم سیما ریخته
حلقه حلقه گرد رخ، زلف چلیپا ریخته
هم خمیده قامت و هم گوشت ز اعضا ریخته
گرد غیرت بر سر ناهید عذرا ریخته
محترق گشته زحل، وز مغز، سودا ریخته
با همه معشوقی، اشکش عاشق آسا ریخته
همّت شهزاده بی مثل و همتا ریخته
در سم اسپش، گهر، از تاج دارا ریخته
کز کرم دستش به جای سیم شعرا ریخته
گوهر تاج سر جمشید، در پا ریخته
حاصل چین برفشانده، دخل یغما ریخته
تا برو از عرش اعظم، نور اسما ریخته
رونق کان بُرده، وانگه، آب دریا ریخته

^۳ این بیت در نسخه اصل الف موجود نیست.

^۴ "چنان": (به کسر اول) کلمه عربی و جمع "جنت" است. این کلمه عاماً مفرد پنداشته می شود، که نیست!!!

^۵ "مصفا": کلمه عربی و اسم مفعول از مصدر "تصفیه" (باب "تفعیل")؛ یعنی "صاف کرده شده"

^۶ "ندیدی" در اینجا در معنای "ندیده ای" استعمال شده است!!!

^۷ "ممزوج": کلمه عربی و در معنای "زوج شده"

موکبت هر جا بر آورده عَلم، ذکر درای
توسنِ خور اعتنانت^۸ روز رزم، از ماه نو
در گفت شمشیرِ سیمایی، ز خون دشمنان
بادِ گرز آهنین سنگت، گذشته بر خیال
از گفت چاچی کمان^۹، مانند ابر اندر بهار
چون شرار از سنگ و آهن جسته پنهان گشته است^{۱۱}
فرقه ای گشته قتیل^{۱۲} و فرقه ای گشته اسیر
دشمن روبه صفت چه بُود؟ که در میدان تو
این منم، در خدمت شهزاده والا مکان
زین قصیده دفتر نظم بزرگان سخن
کو رشید و صابر و عمق، که این نظم خوشاب^{۱۵}؟
تا بود نام و نشان از شادی و غم در جهان
دشمنان را بهره از شادی مبادا، هیچ گاه

خسروا!!! بادا ترا عمری چنان، کاندرا جهان

کوه را بینی ز بانگ صور^{۱۷}، اجزا ریخته

^۸ "اعتنانت": کلمه عربی و در معنای "عنان داشتن"؛ پس "خوراعتنانت"؛ یعنی "خورشیدعنان"
^۹ "چاچی کمان": کمانی ست، که ساخته "چاچ" باشد و "چاچ" که نام تاریخی "تاشکند" است و اعراب آن را معرب ساخته "شانش"
گویند، در ساختن کمان شهره آفاق بوده است.
^{۱۰} "مُعادات": کلمه عربی و مصدر باب "مفاعله" که درینجا به شکل "مُعادا" آمده است، در معنای "باهم از عداوت کار گرفتن" است و
درین مصراع در معنای "گشت و خون"
^{۱۱} در دیوان حاضر به هیئت «چون شرار از سنگ و آهن جسته پنهان گشته» آمده است، که کمبود یک هجا را نشان می دهد، ازین رو
آن را با اضافه کردن کلمه "است" به شکل بالا تکمیل کردم. (مصحح پورناتل)
^{۱۲} "قتیل": (بر وزن "بخیل") کلمه عربی (صفت مشبیه از مصدر "قتل") و در معنای "مقتول" یا "گشته" است
^{۱۳} "مُحاذات": کلمه عربی و در معنای "مقابله" و "مقاتله" است، که درینجا به شکل "مُحاذا" آمده است.
^{۱۴} الف. غرّا مگر درینجا "غذرا" است، که در معنای "بکر" و "بی مثال" است!!!
^{۱۵} مراد از "رشید الدین و طواط بلخی" و "صابر ترمذی" و "عمق بخاری" شعرای بزرگ متقدم است
^{۱۶} ب. خوارزم
^{۱۷} "بانگ صور" مراد از "صور اسرافیل" است، که گویند "کوه ها را پخته پرانک می کند". شاعر آرزو می برد، که شاهزاده محمود تا
روز قیامت زنده باشد!!!